

سلوک شاه اسماعیل و خاندانش

هنگامی که شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ هجری - ۱۵۰۱ میلادی قدرت را به دست گرفت از شیوه سلوک اسلاف پیشین خود به ویژه جد اعلاى خاندان صفوی، شیخ صفی الدین اردبیلی، آشکارا فاصله گرفته بود. هرگز شیخ اردبیل تصور نمی کرد اخلافت بتواند در سده های آتی فرمانروایی سرزمینی را به دست آورند و بر سرتاسر ایران فرمان برانند. در حقیقت از دوره جنید به این سو خاندان صفی الدین علاوه بر رهبری معنوی مریدان خود داعیه راهبری سیاسی نیز در سر پروراندند و ترکیب مقام سیاسی و مذهبی را در یک شخص فراهم آوردند. مولف جواهرالاخبار پس از برشمردن فرزندان شیخ صفی الدین که بر سجاده ارشاد نشستند و شرح حوادث و وقایع رخ نموده در دوره آنها صراحتاً اذعان می دارد که: چون نوبت به سلطان جنید رسید میل سلطنت صوری فرمود ۱ شاه اسماعیل در مسجد جامع تبریز به هنگام تاجگذاری، مذهب شیعه را مذهب رسمی کشور اعلام می کند و فرمان می دهد از این پس عبارات «اشهد ان علیا ولی الله» و «حی علی خیر العمل» در اذان ادا شود. به گواهی مورخان این عبارات مخصوص مذهب شیعه اثنی عشری بوده است و هرگاه از مسجد شهر به گوش می رسید نشان دهنده برقراری حکومتی شیعه بوده است. حسن روملو عنوان می دارد که چنین عباراتی به مدت پانصد و بیست و هشت سال در سرزمین های اسلامی به گوش کسی نخورده بود. ۲

بی شک اسماعیل توانست بستری را که از زمان جنید برای قدرت گیری دودمان صفوی فراهم آمده بود، با ذکاوت بسیار طی کند و نیز آن را برای اخلاف خود هموار سازد. چندان قابل قبول نمی نماید این ادعا را بپذیریم که معتقدات اسماعیل از پدر به وی رسیده است چرا که اسماعیل در ۲۵ رجب ۸۹۲ به دنیا آمد و یک ساله بود که شیخ حیدر رخت از دنیا بست. گذشته از این وی نمی توانسته از طریق سلطانعلی برادر ارشد خود آموزش یافته باشد زیرا در آن احوال نیز کودکی بیش نبوده است. در سویی دیگر نمی توان نقش برجسته اقامت اسماعیل در لاهیجان را در تکوین شخصیت و اعتقادات او نادیده انگاشت. لاهیجان که پیشتر پذیرای شیخ زاهد گیلانی و شیخ صفی الدین بوده با فرمانروایی کارکیا میرزا علی که مذهب شیعه داشته است توانست در تربیت اسماعیل نوجوان موثر افتد. کارکیا میرزا علی، مولانا شمس الدین لاهیجانی را که از عالمان شیعه بود برای آموزش اسماعیل گزید ۳ که این امر در انتخاب مسیر آتی اسماعیل به هنگام قدرت گیری نقشی به سزا داشت به گونه ای که وی چنان از استاد خود تاثیر پذیرفته بود که پس از جلوس بر تخت شاهی در تبریز، مقام صدارت را به او داد و وی را معلم فرزندان خود نمود.

شاه صفوی پس از جست و جوی بسیار کتاب «قواعد الاسلام فی معرفه الحلال و الحرام» ابن مطهر (علامه) حلی متوفی به سال ۷۲۶ / ۱۳۲۵ را یافت و فرمان برگرداندن این اثر از عربی به فارسی را صادر کرد تا رهنمونی باشد برای حکومت نوپای شیعی اسماعیل.

ترکیب مقام سیاسی و مذهبی برای بقا در راس هرم قدرت برای اسماعیل از اهمیتی بسیار برخوردار بود. اعتقادات مریدان خاندان صفوی به الوهیت اسماعیل ۵ و فنا ناپذیری او، وی را در پایداری به نقش یگانه مذهبی خویش مصمم نمود به گونه ای که «سید فیاض» که رهبری آل مشعشع در خوزستان را به عهده داشت و خود را تجسمی از خدا می پنداشت از سوی اسماعیل سرکوب می شود. طبیعتاً این نوع دیدگاه های افراطی نمی توانستند به طور همزمان به همزیستی ادامه دهند به ویژه زمانی که رقیب داعیه های سیاسی را نیز بر مدعای مذهبی خویش می افزود. لذا لشگر کشی به خوزستان و خاتمه بخشیدن به استقلال حکومت حویزه از آن رو بود که اسماعیل اعتقادات مذهبی از نوع اعتقادات خود را بر نمی تافت.

پس از نبرد چالدران و به افول رفتن نفوذ معنوی اسماعیل میان هواداران خاندان صفوی که در وی شخصیتی شکست ناپذیر می دیدند، بستر برای ظهور ادعاهایی که به شدت بقای فرزندان اسماعیل در قدرت را به خطر می انداخت فراهم شد و آن اطاعت محض پیشین از مرشد کامل که اسماعیل چهارده ساله توانسته بود با بهره جستن از آن در جوان سالی بر اریکه قدرت تکیه زند به اضمحلال رفت اما دگر باره ذکاوت و تیزهوشی این شاه جوان به یاری آمد به گونه ای که با ایجاد منصب صدر توانست میان نهاد سیاست که تحت تسلط اشرافیت ترکمان بود و نهاد مذهبی که تحت نفوذ روحانیون قرار داشت، پیوندی ایجاد کند.

اسماعیل قصد آن داشت تا با برقراری منصب صدر از جدایی قدرت های دنیوی و مذهبی جلوگیری کند که این امر از سوی جانشینان او نادیده انگاشته شد به طوری که با به تخت نشستن طهماسب اول (۹۳۰-۸۴ / ۷۶-۱۵۲۴) و به دست گرفتن کنترل و نظم امور و نیز استقرار موفقیت آمیز تشیع اثنی عشری در سرتاسر امپراتوری صفوی، قدرت و نفوذ صدر کاهش یافت و اینک فقهای مقتدری چون مجتهدان که اجزای اصلی آئین تشیع محسوب می شدند در راس امور مذهبی توأم با سرکشی به امور سیاسی قرار گرفتند. شاه اسماعیل دریافته بود که مداخله علما در امور سیاسی، اقتصادی و نظامی خطرات بالقوه ای برای حکومت دارد به همین دلیل منصب سیاسی صدر را به وجود آورد تا بدان طریق طبقات مذهبی را تابع نهاد سیاسی و تحت نظارت مستقیم آن قرار دهد. حاکمان صفوی که در به قدرت رسیدن، وامدار بهره گیری از معتقدات دینی و مذهبی بودند به ناگاه خود را در وضعیتی یافتند که برای اجرای سیاست های دینی خود نیاز مبرمی به استعانت از مجتهدان و علما داشتند تا در

حفظ هماهنگی و سازگاری دینی در رسیدن به مصالح سیاسی بر آنها تکیه کنند. بدین سان مجتهدانی که از جبل عامل شام و بحرین به سوی دربار صفویان گسیل شدند به تدریج توانستند نفوذی بسیار بر شاهان صفوی اعمال کنند به گونه ای که شیخ الاسلام حسین حسینی کرکی عاملی، نوه شیخ علی بن حسین بن عبدالعلی کرکی نفوذی بسیار بر شاه طهماسب داشت. ۶

مؤلف روضات الجنات عنوان می دارد که: وقتی کرکی به اصفهان و قزوین آمد شاه طهماسب قدرت و ولایت را به او تفویض کرد و گفت شما به پادشاهی مستحق ترید چون شما نایب امامید. من فقط یکی از عاملان شمایم و تنها اوامر و نواهی شما را اجرا می کنم. سپس می افزاید که شاه طهماسب نامه ای به جمیع بلاد نوشت و آنها را به اطاعت از اوامر شیخ الاسلام امر کرد و یادآور شد که اصل ملک از آن او است. ۷.

در این میان چنین می نماید که فقهای دوران صفویان نیز چندان از برخورداری نفوذ در دربار شاهان صفوی و استمداد سلاطین از ایشان بی میل نبودند. چندی بود که نوشته های کلامی آنان کمتر بر نظریات سیاسی اثر می گذاشت و استدلالات فقهی آنها در توجیه عقیده امامت در امامیه در زمان نبود امام، مورد توجه واقع نمی شد. در سویی دیگر احساس خطر فقها در مقابل تمایل بسیار برخی از محافل به ارتقای موقعیت معنوی شاه ۸ گرایش به تلقی فقها به عنوان نایبان عام امام را تقویت کرد به ویژه گسترش و ترویج دعاوی شاهان صفوی در معصوم بودن از گناه و تقدس خویش که به طور وسیعی مقبولیت یافته بود ۹

مجتهدان و علما را ناگزیر نمود تا برای محو نمودن این عقیده و نظر و تحت الشعاع قرار دادن آن در مقابل مقام معنوی خود، سلطان را مطیع و پیرو یک مجتهد سازند. اقدام طهماسب اول در به کنار نهادن تدریجی منصب صدر که عامل مهار کننده نفوذ سیاسی علما بود، سبب استقلال تدریجی طبقات مذهبی از نهاد سیاسی شد به گونه ای که در ادوار پسین، پادشاهان دیگر صفوی چون سلیمان و شاه سلطان حسین که قریب به پنجاه و شش سال (۱۱۳۵ - ۱۰۷۷ هجری / ۱۷۲۲ - ۱۶۶۶ میلادی) سلطنت کردند، تمام عیار تحت نفوذ و قدرت علمای مذهبی بودند.

پی نوشت ها:

۱ - جواهرالخبار، بوداق منشی قزوینی، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: محسن بهرام نژاد، نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۸ ص ۱۰۹.

۲- احسن التواریخ، حسن روملو، به تصحیح عبدالحسین نوائی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج اول، ص ۶۱

... هم در اوایل جلوس امر کرد که خطبای ممالک ائمه اثنی عشری علیهم صلوات الله الملك الاکبر خوانند اشهد ان علیا ولی الله و حی علی خیر العمل که از آمدن سلطان طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق و فرار نمودن بساسیری که از آن تاریخ تا سنه مذکور پانصد و بیست و هشت سال است که از بلاد اسلام برطرف شده بود...

۳- شاه اسماعیل اول، پادشاهی با اثرهای دیرپای در ایران و ایرانی، منوچهر پارسادوست، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۴۱

۴- پارسادوست، همان، ص ۲۴۶

۵- فضل الله بن روزبهان در جای جای اثر خود «عالم آرای امینی» بر ادعای الوهیت اسماعیل، پدر و جدش اشاره می کند.

رجوع شود به عالم آرای امینی، فضل الله بن روزبهان خنجی، نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۲، صص ۳۲ ۲۵

اگر به سبب متخاصم بودن خنجی با صفویان در صحت منقولات وی تردید روا شود سفرنامه های ونیزیان به ویژه تاجر ونیزی بی نامی که بیش از هشت سال بین سال های ۲۰- ۱۵۱۱ میلادی را در ایران گذرانده مدعاهای مولف عالم آرا را تأیید می کند: رجوع شود به مجموعه سفرنامه ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، خوارزمی، تهران، ۱۳۴۹، از ص ۳۵۰ به بعد.

۶- عالم آرای عباسی، اسکندریک، با ضمائ و فهرست لغات توسط ایرج افشار، اصفهان، ۱۳۳۴، ص ۱۴۵

۷- روضات الجنات، محمد باقر خوانساری، به تصحیح محمد علی روضاتی، تهران، جلد ۴، ص ۳۶۱

هرچند این اثر از آثار متأخر است اما پیش از خوانساری نیز در کتب دیگر صدور چنین فرمانی از جانب طهماسب و شاهان صفوی به مجتهدان و علما نقل آمده است. مولف نقاوه الآثار که اثر خود را در سال ۱۰۰۸ هجری به اتمام رسانید در وصف جلوس و تاجگذاری شاه صفوی عنوان می دارد: پادشاه فرخنده ربع مسکون در روز اجلاس حضرت مجتهد شیخ کرکی را به همراه اکابر افاضل فرا خوانده و گفت شما برای من فرش گسترانیدید و مرا بر مسند نشانیدید تا به رای و اراده شما حکم برانم...

رجوع شود به: نقاوه الآثار فی ذکرالاخیار، افوشته ای نطنزی، به تصحیح احسان اشراقی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۴۱

۸- عقاید فدائیان قزلباش در مورد شاهان صفوی نمود بارز این مدعا است.

۹- شاردن در سفرنامه خود نقل می کند که ایرانیان می گویند شاهان آنها مقدس و مطهرند و به گونه ای برجسته، فوق بقیه انسان ها، هر جا که قدم نهند سعادت و موهبت با خود می آورند: سیاحت نامه، ژان شاردن، ترجمه و حواشی و تعلیقات محمد

عباسی، امیر کبیر، ص ۱۸

کروسینسکی، کشیش لهستانی که در اواخر دوره صفویان در اصفهان بوده است نیز اظهار می دارد عقیده رایج در میان ایرانیان آن است که شاهان تابع هیچ قانونی نیستند و هرچه آنان کنند گناه شمرده نمی شود: یادداشت های کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق مفتون دنبلی، با مقدمه و تصحیح مریم میراحمدی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۳، ص ۵۱